

# نقش انبیاء در سعادت بشر

مؤلف:

علامه سید ابوالحسن علی ندوی

رییس دارالعلوم ندوۃ العلماء، ہندوستان

مترجم:

محمد قاسم قاسمی

این کتاب مشتمل بر ۳ مقاله است:

۱- ارمغان نبوت

۲- جهانی جدید

۳- دستہ‌های امت در پیشگاہ رسول معظم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## فهرست مطالب

- پیشگفتار مترجم ..... ۱
- ارمغان نبوت ..... ۳
- ندای توحید ..... ۱۴
- نیروی عمل ..... ۱۴
- جهانی جدید ..... ۲۰
- دسته‌های امت در پیشگاه رسول معظم ..... ۲۷

## پیشگفتار مترجم

الحمد لله وكفى وسلام على عباده الذين اصطفى.

جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم آفریده‌ی خداست و هموست که راه خوشبختی جهانیان را بیش از هرکس می‌داند. بدبختی بشر از اینجا شروع می‌شود که سعادت و خوشبختی را از کانال‌هایی جستجو می‌نماید که مورد تایید الهی نیستند. اینجاست که علی‌رغم تلاش‌های متوالی و طاقت‌فرسا، فاصله‌ی انسان از خوشبختی روز به روز بیشتر می‌شود و برعکس ناراحتی‌ها و افسردگی‌ها افزونی می‌یابد.

بشر امروزی پس از سر درگمی‌های بی‌شمار باید این نکته را دریابد که سعادت و امنیت فقط در پرتو تعالیم پیامبران الهی که فرستادگان خدا و رهبران واقعی و دوست‌داران حقیقی بشر هستند میسر است.

پیامبران و تعلیمات ارزشمند آنان که سرچشمه‌ی علمی الهی است. به شاهراه سعادت نایل شده است و در صورتی که انسان از آن استفاده نماید در دنیا و آخرت به اوج خوشبختی می‌رسد. باید اذعان کنیم که گذشت زمان نتوانسته است و نخواهد توانست اندکی از خاصیت جاودانه تعالیم پیامبران بکاهد.

کتابچه‌ی حاضر که مشتمل بر سه مقاله‌ی مختلف است جهت تبیین همین مطالب عرضه می‌گردد که نقش پیامبران الهی و به ویژه رسول اکرم ﷺ را بر جامعه‌ی انسانی مورد بررسی قرار می‌دهد.

بنده این سه مقاله را از کتاب «الطریق إلى المدینة» نوشته‌ی متفکر بزرگ جهان اسلام «سید ابوالحسن علی ندوی» انتخاب نموده‌ام و جهت

استفاده‌ی هموطنان عزیز به فارسی ترجمه کردم. خوشبختانه همین روزها استاد دکتر سید عبدالمجید سجادی به زاهدان تشریف آورده بود مقاله‌ی سوم «دسته‌های امت...» را خدمت ایشان برای تصحیح تقدیم کردم. استاد بزرگوار با کمال دقت آن را تجدید نظر فرمودند و کلاً تصحیح و اصلاح فرمودند.

تصحیح دو مقاله‌ی دیگر هم توسط برادر محمد علی نتوزهی دبیر ادبیات فارسی انجام گرفت.

لذا از همکاری این دو استاد عزیز جداً سپاسگزاری می‌نمایم و از خداوند متعال مسألت دارم که به آنان جزای خیر عنایت فرمایند. امیدوارم مطالعه‌ی این مطالب، عظمت و کوشش‌های انبیاء و به ویژه خاتم پیامبران را بیش از پیش در دل‌ها جایگزین سازد. از خوانندگان عزیز استدعا می‌کنم که با دعاهای خیر و مشورت‌های مفید خود، ما را یاری نمایند، ممنون فرمایند.

ربیع الاول ۱۴۱۰

دارالعلوم زاهدان

محمد قاسم قاسمی

## ارمغان نبوت

در تاریخ جهان گروه‌های بی‌شماری به چشم می‌خورند که هر کدام به نوبه‌ی خود به انسانیت خدمت نموده و در پیشرفت و شکوفایی جهان نقش بسزایی داشته‌اند و تمام این گروه‌ها خود را خدمت‌گزاران واقعی بشر دانسته‌اند و خواهان آنند که نام‌شان در زمره‌ی معماران جهان درج گشته و خدماتی که به جامعه انسانیت تقدیم داشته‌اند با دیگر گروه‌ها مقایسه گردد تا معلوم شود که امتیاز کدام گروه بیشتر از سایرین است. اولین گروهی که در این زمینه علم ادعا برافراشته‌اند و خود را پرچمدار این نهضت می‌دانند، فلاسفه و حکما هستند. ما چون همیشه از فلاسفه و افکار فلسفی تأثیر پذیرفته‌ایم، وقتی این گروه را می‌بینیم، بی‌درنگ چنین می‌پنداریم، که آری! هم اینانند که باعث افتخار و سربلندی انسان‌ها بوده و دامن انسانیت را پر از جواهر علم و حکمت نموده‌اند، تعصب را کنار بگذاریم و اندکی آزادانه بیندیشیم، آیا این ادعایشان صحیح است؟ می‌خواهم، پپرسم، که انسانیت از این گروه چه حظ و بهره‌ای برده است و کدام تشنگی‌اش را رفع نموده و اساساً آنان چه دردی از دردهای جامعه را مداوا کرده‌اند؟

پس از لحظه‌ای اندیشه و تفکر آزاد و درک حقیقت، انسان ناامید می‌گردد. حال اگر به مطالعه‌ی فلسفه روی آوریم و به زندگی فلاسفه نظر بیفکنیم، به وضوح خواهیم دید که فلسفه در اقیانوس بیکران زندگی همانند جزیره‌ای کوچک با دایره‌ای محدود و منحصر به فرد بوده است که حکماء و فلاسفه تمام استعدادهای خدادادی خویش را در آن دایره‌ی محدود به کار می‌گرفتند و به مسایل و مشکلاتی که ناگزیر از حل آن‌ها بوده‌اند و انسانیت بدون آن‌ها نمی‌توانست گامی به جلو گذارد التفاتی ننمودند. آنان در جزیره

علمی خود در کنج عافیت بسر می‌بردند و انسانیت همچنان در دریای بی‌کران مشکلات و مسایل غوطه‌ور بود.

نظری به یونان و پایه گزاران فلسفه ما را به این واقعیت رهنمون می‌سازد که فلاسفه‌ی آنجا پیرامون کواکب و سیارات دست به تحقیقات دامنه‌داری زده بودند و در این زمینه فعالیت چشم‌گیری داشتند، ولی برای بهبود وضع زندگی انسان‌ها هیچ‌گونه رهنمودی ارائه ندادند و جز قشر خاصی از مردم برای عموم انسان‌ها چیزی به ارمغان نیاوردند. آری آن‌ها ارتباطی با زندگی اجتماعی مردم نداشتند و پیرامون علم و حکمت واقعی حصری کشیده بودند و در این حصار خود ساخته‌ی خویش درباره‌ی چند مسأله‌ی علمی به بحث می‌نشستند، نقش این گروه را در عصر ما می‌توان به سفارتخانه‌های کشورهای خارجی تشبیه کرد که در آنجا افراد بسیاری به مشاغل سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و غیره مشغول فعالیت‌اند. ولی هیچ یک از آن‌ها ارتباطی هر چند اندک با مسایل داخلی کشوری که در آن بسر می‌برند، ندارند. آنان از فقر، اخلاق و پیشرفت و عقب ماندگی آن کشور بحثی نکرده‌اند و نظری ارائه نمی‌دهند. دایره‌ی کار و فعالیت‌شان محدود و محصور می‌باشد.

و علی‌رغم حضورشان در جامعه گویی که در آن بسر نمی‌برند.

گروه دوم، شعراء و ادباء هستند. با وجودی که نمی‌خواهیم این گروه را مورد تحقیر قرار دهیم ولی اگر جسارت تلقی نشود می‌گوییم که شعرا و ادبا نیز درد انسانیت را درمان نکردند، بلکه مایه‌ی تفریح و سرگرمی انسان‌ها را فراهم ساختند. زبان و ادبیات ما را غنی کردند. نه تنها به فکر اصلاح انسانیت نبودند، که شایستگی آن‌را هم نداشتند. زندگی در حال تغییر و ارزش‌های والای انسانی در حال نابودی بود. ولی این گروه همچنان به قافیه پردازی و شیرین بیانی خویش سرگرم بودند. با مثالی، می‌توانیم مطلب

فوق را بهتر توضیح دهیم. «تصور کنید که در جایی مردم مبتلای مصایب یا در حال زد و خورد و یا گرفتاری مشکلات و ناراحتی باشند. در آن اثناء شخصی نی زنان از آنجا بگذرد. تنها توجه آنان را به خود جلب می‌نماید، که آن‌ها می‌توانند چند لحظه‌ای از شنیدن نوای دلنواز نی وی بهره گیرند. اما از ترنم دلربای او هیچ مشکلی از مشکلاتشان حل نمی‌شود. و نیز نمی‌توانند از آن پیام سازنده‌ای بگیرند». شعر و ادب اگر چه برای ما لازم و موجب نشاط فکری می‌گردد. ولی به هیچ وجه نمی‌تواند حلال مسایل و مشکلات باشد و داروی شفا بخش امراض اجتماعی گردد. مضافاً این گروه جهت دستیابی به هدفی والا و بلند مرتبه متحمل رنج نشده‌اند و برای اصلاح فکری بشر فداکاری به خرج نمی‌دهند. در صورتی که انقلاب و اصلاح جز از راه فداکاری و گذشت و ایثار امکان پذیر نیست.

سومین گروهی که توجه ما را به خود جلب نموده است و ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد گروه فاتحین و کشور گشایان است آنانی که سرزمین‌ها و ممالک گوناگون را با نیروی شمشیر فتح نمودند و هنوز هم صدای چکاچک شمشیرهایشان از ورای قرون و اعصار بگوش می‌رسد.

ظاهراً چنین استنباط می‌شود که هم ایشانند که به انسانیت خدمت ارزنده و شایان توجهی نموده‌اند. ولی اگر واقع بینانه به مسایل توجه کنیم، می‌بینیم که در تاریخ و عصر آنان جز سفاکی و خونریزی و ظلم و ستم و فساد و تباهی و در نتیجه بی‌عدالتی چیز دیگری به چشم نمی‌خورد. به عنوان مثال وقتی نام اسکندر به میان می‌آید، داستان مظالم و ستم‌هایش بخاطر می‌آید و داغ دل انسان تازه می‌گردد. آیا چنین فردی می‌تواند منجی انسانیت باشد؟! وی از یونان گرفته تا هندوستان بسیاری از کشورها را در آتش خودخواهی خویش سوزاند. سرزمین‌های زیادی توسط او از نعمت امنیت محروم گشتند که تا چندین قرن نتوانستند به حالت اولیه خود

برگردند. این امر در مورد «سینیور»، «چنگیز» و فاتحین دیگر نیز مصداق دارد. فاتح ولو اینکه برای ملت خود موجب آسایش و امنیت باشد، به طور کلی برای سایر ملتها باعث عذاب و شکنجه است!!

گروه چهارم، رهبران آزادی خواه و آزاد کننده‌ی ملتها و کشورها از یوغ استعمار و استثمارند.

هنگامی که نام این گروه بر زبان جاری می‌شود، ناخود آگاه در برابر عظمت و شکوه آنان سر تعظیم فرود می‌آوریم. در واقع آنان برای کشورهای خود کارهای بسیار ارزنده‌ای انجام داده‌اند. ولی برای انسان‌های خارج از محدوده‌ی جغرافیایی خویش چه کرده‌اند؟ مسلماً نام ابراهام لینکلن را شنیده‌اید. او معمار طرز تفکر آمریکای جدید است، ولی باید پرسید که به مصر، عراق، هند و دیگر کشورها چه نفعی بخشید؟ اگر با دقت و تأمل کارهایشان را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم نتیجه خواهیم گرفت که او یک نیروی امپریالیستی جدید به وجود آورد و به زنجیر و سلسله بردگی حلقه‌ی دیگری افزوده است.

شاید با نام «سعدزاعول» آشنا نیستید و سؤال کنید که ایشان چه کسی بوده است؟ می‌گوییم! او رهبر جنبش آزادی‌بخش مصر بود ولی خارج از جهان مصر هیچ گونه نقش مؤثر و سازنده‌ای ایفا نکرد، چون نژاد پرست بود و نژاد پرستی و ملی گرایی در برخورد با سایر جوامع و کشورها پیام‌آور مشکلات است. زیرا شالوده‌ی آن بر اساس برتری ملتی بر ملت دیگر، استوار بوده است و اکثر به خاطر برتر پنداشتن قوم خود، دیگران را به بردگی می‌کشند.

گروه پنجم، مخترعین و مکتشفین هستند. این گروه با اختراعات و اکتشافات خود برای رفع مشکلات انسان‌ها خدمات ارزنده‌ای ارائه نموده‌اند که معترف نبودن به آنها، دور از انصاف می‌نماید. ما در اختراع اموری چون



برق، هواپیما، قطار، رادیو، و غیره خود را مرهون تلاش و کوشش همین قشر می‌دانیم و در مفید بودن این همه اختراع تردیدی نداریم، ولی اگر به دقت بنگریم در می‌یابیم که تنها اختراعات گوناگون برای انسان کافی نیست و اگر این‌ها با اراده‌ای نیکو، صبر، بردباری، خدمت به خلق و عواطف عالی‌ه انسانی همراه نباشد و اگر مسایل ضروری انسان‌ها توسط این‌ها حل نگردد، خود قضاوت کنید، که آیا باز هم این وسایل و ابزار پیشرفته به خودی خود موجب استراحت و آسایش انسان خواهند بود یا باعث رنج و زحمت وی؟!

مخترعین زحمت بسیاری کشیدند ولی روش صحیح استعمال و به کار گرفتن از اختراعات را به ما نیاموختند، آن‌ها مغز و فکری را که از این ابزارها استفاده‌ی مثبت کند و از به کارگیری منفی و مضر آن‌ها پرهیز نماید پرورش ندادند. تجربه‌ی ما در جنگ جهانی گذشته شاهد این مدعاست که بدون تربیت اخلاقی و تقویت حس خدا پرستی و ایجاد تقوی، ابزارهای یاد شده، در حق انسانیت عذاب و شکنجه‌های مهلکی بیش نبوده است و موجب آسایش و امنیت او نمی‌شوند. قصد ندارم که از ارزش این گروه از دانشمندان بکاهم و یا تحقیری متوجه آنان نمایم. ولی محققاً باید بگویم که این وسایل و اختراعات بدون اراده‌ی نیکو و فکر سالم ناقصند. تا زمانی که در دل انسان احساس نیکی کردن و فداکاری به وجود نیاید وسایل و امکانات مادی، به تنهایی او را نیکوکار نمی‌گردانند. فرض کنید که من صاحب ثروت و مکتبی باشم و در جامعه نیز افراد فقیر و مستمند بسیار وجود داشته باشد. حال اگر من فاقد حس نوع دوستی و تعاون باشم چه کسی می‌تواند مرا به انفاق و بذل و بخششی تحریض (تشویق) نماید؟!

وضعیت گروه‌های یاد شده را بررسی کردیم و با عملکردشان آشنا گشتیم...

اینک سخن از گروه ویژه‌ی دیگری به میان می‌آید و این گروه مدعی اختراعات و اکتشافات نبودند و ادعای تخصص در علوم مختلف را ندارد و به ادبیات و فن و شعر نیز نمی‌بالند.

نه اغراق و مبالغه می‌ورزند و نه هم تواضع بیش از حد را لازم می‌دانند، این گروه «پیامبران» با صراحت و به طور ساده چنین اعلام می‌دارند که ما سه چیز به جهان عرضه می‌داریم، ۱- علم درست و صحیح ۲- اعتقاد و یقین بر آن علم، ۳- ایجاد انگیزه عمل بر آن علم و ادامه‌ی زندگی بر اساس آن یقین.

این است عصاره‌ی تعلیمات از عهد آدم عَلَيْهِ السَّلَام تا خاتم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. حال می‌پردازیم به اولین ارمان نبوت یعنی علم درست که پیامبران به انسانیت تقدیم کردند آفریننده‌ی جهان کیست؟ این اولین پرسشی است که پیامبران خود به آن پاسخ دادند و اظهار می‌دارند، مادامی که ندانیم ما را چه کسی و برای چه هدفی آفریده است؟ هیچ‌گونه حقی جهت استفاده از آفریده‌های این جهان نداریم، زیرا آنچه در این جهان وجود دارد از جنبش و حرکت گرفته تا خوردن و نوشیدن، همه، جزئی از آن کل عظیم است. تا زمانی که، مرکز کاینات را نیافته‌ایم و با هدف کلی آن اتفاق نظر پیدا نکرده‌ایم حق استفاده از آن‌ها را هم نداریم. بدون شناخت واقعی جهان، استفاده از لقمه‌ای نان هم جایز نیست، زیرا هم ما و هم آن غله‌ای که از دانه‌اش استفاده می‌کنیم همه جز ناچیزی از جهان پهناور و بزرگ هستیم. و این جهان گسترده که در آن بسر می‌بریم به نوبه‌ی خود، جز ناچیزی از کل هستی بی‌انتهای خداوندی است. اگر شما به نسبتی که زمین با خورشید و سیارات و ثوابت دیگر دارد پی‌ببرید ممکن است از وجود خود و حتی از وجود کشور بزرگتان هم خجل گردید.

حال فکر کنید که چه کسی بین شما و اجزای دیگر نظام هستی رابطه برقرار کرده است؟ آری، این آفریدگار جهان است که بر اساس هدف کلی آفرینش رابطه‌ی فوق را به وجود آورده است. پس اگر شما او را نمی‌شناسید یا به هدف آفرینش ایمان و اعتقاد ندارید، چه حقی برای خود در جهت استفاده از اجزا و پدیده‌های جهان قایلید. فی‌المثل اگر پاره نانی که در دست شماست به سخن آید، که من آفریدگارم را شناخته‌ام و طبق فرمان او در اختیار شما قرار گرفته‌ام. آیا تو او را شناخته‌ای و بندگی‌اش را به جای آورده‌ای؟ پاسخ شما چه خواهد بود؟ چه تراژدی غم‌انگیزتر از این که در دنیای امروز، بازارها شلوغ و در درون آن روابط مردم با یکدیگر گرم است. کارهای مهمی انجام گرفته است و به هر مسأله‌ای توجه می‌شود. ولی متأسفانه احدی فرصت ندارد که تحقیق نماید آفریدگار او کیست؟ و مقصود آفرینش چیست؟

آری، هنگام بعثت پیامبران، ماشین بشریت بی‌هدف در حرکت بود، فلاسفه و دانشمندان، شعرا و ادبا، فرمانروایان و کشورگشایان و دهقانان و بازرگانان جمله غرق در مسایل شخصی خویش بودند. حاکم و رعیت، ظالم و مظلوم همه از آفریدگار و هدف اصلی آفرینش بی‌خبر بودند. در بحبوحه‌ی چنین نابسامانی‌هایی پیامبران الهی قد علم نمودند و کسانی را که زمام امور جامعه بدست‌شان بود مورد خطاب و بازخواست قرار دادند که چرا به همنوعان خود ظلم و ستم روا می‌دارید؟ چرا بشریت را از راه راست منحرف می‌کنید و به بیراهه سوق داده‌اید؟

آن‌ها وجدان بشریت را مخاطب قرار داده‌اند و او را به سوی حق فرا می‌خوانند در چنین شرایطی انسان‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند، گروهی راه خوشبختی در پیش گرفته‌اند و به ندای پیامبران لبیک می‌گویند و گروهی دیگر کجروی را پیشه‌ی خود ساخته‌اند و دست به انکار می‌زنند.

نکته‌ی قابل ذکر دیگر این است که پیامبران هیچ‌گاه مدعی نشدند که ما برای آشکار ساختن اسرار نهان طبیعت آمده‌ایم، یا می‌خواهیم نیروهای طبیعی را رام سازیم و اختراعات جدیدی به جامعه بشریت عرضه داریم، بلکه می‌گویند، ما مسئولیت داریم علمی را که آفریدگار جهان به ما عنایت فرموده است، به دیگران ابلاغ نماییم، آن‌ها می‌گویند: جهان را ذاتی قادر، بدون همکاری احدی به وجود آورده است و بنا به اراده و حکمت آن ذات در حال حرکت است و نیز بی‌هدف آفریده نشده است و بدون قصد اداره نمی‌گردد. پس از زندگی دنیا حیات جاوید دیگری در انتظار انسان است که در آنجا نسبت به حیات پیشین مورد بازخواست و محاسبه قرار می‌گیرد و به تناسب اعمال نیک و بدش، پاداش و کیفر خواهد دید.

آری، این پیامبرانند که قوانین گوناگون بشری را از سوی خدا آورده‌اند و هدف او را از آفرینش جهان بیان می‌کنند و پیامش را به هر ملت و سرزمینی می‌رسانند. پیمودن راه خدا بدون وجود پیامبران امکان پذیر نمی‌باشد. آنچه شرح آن گذشت مطالبی بود که کلیه‌ی پیامبران بر آن اتفاق نظر دارند و احدی با دیگری اختلاف نظر ندارد. در صورتی که بین فلاسفه و حکماء در مورد اعتقاداتشان اختلاف نظر شدید وجود دارد و آن‌ها به هیچ وجه با اتفاق آراء نظری را نمی‌پذیرند. باید دانست که تنها علم و معرفت بوجود آورنده‌ی یقین نمی‌باشد. امروزه ما از شناخت‌های بسیاری برخورداریم در حالی که ما به اندازه‌ی معلوماتمان نیست بسیار اتفاق می‌افتد که یک عالم فاقد یقین باشد. اصولاً اکثر فلاسفه از نعمت یقین محروم و گرفتار شک و تردید بوده‌اند. متأسفانه امروز نیز علم و فلسفه به جای یقین، تولید شک می‌کند. لذا بسیاری از دانشمندان و عالمیان نیازمند یقین هستند. پیامبران تنها به ارایه‌ی علم اکتفا ننموده‌اند بلکه همراه آن جوهر یقین را در ذات آن‌ها احیاء نمودند. زیرا اگر چه علم نعمت بزرگی است ولی

یقین در مقابل آن نعمتی بس بزرگتر است. باید دانست که علم بدون یقین صرفاً نوعی تمرین برای زبان و تنوعی برای فکر است و چه بسا عامل بوجود آورنده‌ی نفاق در قلب انسان می‌باشد. بنابراین پیامبران در پیروان خود علم صحیح را توأم با جوهر یقین احیاء نمودند پیروانشان هر چه می‌دانستند به آن معتقد بودند و در راه آن فداکاری می‌نمودند، فکرشان روشن از علم و قلبشان مملو از یقین بود. می‌توانید داستان‌های یقین‌شان را در تاریخ مطالعه کنید، سپس در پرتو آن شناخت، وضعیت جامعه‌ی کنونی خویش را مورد بررسی قرار دهید. اگر امروز یقین به معنی واقعی آن وجود می‌داشت، ظلم و ستم رایج نگشته بود و بازار رشوه خواری پر رونق نمی‌گردید. آری، همه‌ی این فساد و بدی‌ها بخاطر عدم علم و آگاهی نیست. آیا مردم نمی‌دانند که رشوه گرفتن حرام است؟ آیا نمی‌دانند که دزدی و راهزنی گناه است؟ بر عکس امروزه می‌بینیم که هر جا علم و دانش بیشتر است. آنجا جنایت بیشتری به چشم می‌خورد.

کسانی که خود در ذم رشوه خواری کتاب تألیف می‌کنند، از همه بیشتر رشوه‌ستانی می‌نمایند. آنانی که بیشتر از دیگران از عواقب دزدی آگاهی دارند و با تمام ارتکاب این جنایت چندین بار کیفر و مجازات دیده‌اند، معذالک بیشتر از دیگران مرتکب عمل شنیع فوق می‌گردند. پس معلوم می‌شود که تنها داشتن آگاهی کافی نیست.

خوانندگان محترم، باید دانست که با وجود لازم و ملزوم بودن علم و یقین، در این جا یک نکته حائز اهمیت دیگری وجود دارد و آن مرحله‌ی عمل است. اگر علم و یقین وجود داشته باشد ولی توأم با عمل نباشد باز هم سودی ندارد. اگر به جامعه‌ی خود نظری بیندازید خواهید دید، بسیاری از پزشکان که به مضرات خیلی از چیزها آگاهی دارند در عمل از نزدیک شدن به آن‌ها اجتناب نمی‌ورزند. زیرا انگیزه‌ی اجتناب و نفرت از چیزهای مضر

در درونشان وجود ندارد و نمی‌توانند با هواهای نفسانی مبارزه کنند. بدین جهت است که پیامبران همراه علم و یقین نیروی سومی که همانا انگیزه‌ی عمل است و به کمک آن انسان می‌تواند بر خواهش‌های نفسانی و خواسته‌های گوناگون دیگر غلبه یابد، بوجود آوردند و خود توانستند از علم و یقین خویش به درستی استفاده نمایند و به اقتضای آن زندگی نمایند. و وجدان آن‌ها بر اعمالشان نظارت دارد، هنگام ارتکاب کار زشت، آنان را از انجام آن باز می‌دارد. لذا پیامبران هر زمان به افراد امت خویش سه نعمت یاد شده را عطا فرمودند. در سایه‌ی آن در زندگی صدها هزار نفر از مردم انقلاب و تحول، پدید آوردند. آن‌ها حقیقتاً بر انسانیت به معنی واقعی کلمه، منت نهادند. درود و سلام بیکران بر این خدمت‌گزاران بشریت باد که انسانیت را از خطر زوال و نیستی رهایی بخشیدند. متأسفانه با گذشت زمان صفات یاد شده ناپدید گشت. علم صحیح از بین رفت. چراغ یقین خاموش و انگیزه‌ی عمل محو گردید تا جایی که در قرن ششم میلادی صفات معنوی فوق در افراد به قدری کمیاب شد که یافتن آن بسیار مشکل می‌نمود. به طوری که در یک کشور پهناور یا قاره‌ی بزرگ احدی یافت نمی‌شد که دارای قلبی سرشار از یقین و سینه‌ای پر از علم باشد. دینی را که پیامبران آورده بودند و با خون دل آبیاری کرده بودند. دستخوش تحریف و دگرگونی‌ها شده بود. با وجود این در ژرفای تاریکی‌های شک و تردید و جهل و نادانی، نور علم و یقین که همچون کرمی شب تاب در دل تیره و تار شب‌های ظلمانی سوسو می‌زند، گهگاه می‌درخشید.

صاحبان یقین و عمل در این برهه به قدری کمیاب شده بودند که یک جوان ایرانی بنام «سلمان فارسی» در جستجوی یافتن آن از ایران تا شام و حجاز مسافرت می‌کند و در این سه منطقه موفق می‌شود تنها سه نفر از صاحبان یقین را ملاقات کند. آری در چنین مقطعی از زمان یعنی در بین

تاریکی‌های متراکم و ناشی از جهل و نادانی و ظلم و ستم بود که خداوند آخرین پیامبر خود را به رسالت مبعوث نمود و هم او بود که توانست با جد و جهد بسیار صفات یاد شده را در بین مردم اطراف و اکناف عالم آن روز از شهر گرفته تا روستا انتشار دهد. حضرت محمد ﷺ در واقع صور (شیپور) حیات جدیدی را در جهان دمید. هیچ نقطه‌ای نبود که صدای آن صور بگوشش نرسد. اگر کسی موفق به شنیدن آن نگردید، علت آن را باید در عدم درک شنوایی وی جستجو کرد.

امروزه در هر گوشه‌ی جهان ندای «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» طنین انداز است. یعنی هنگامی که همه در خواب و زبان‌ها در دهان خاموش است. فریاد «جز خدای واحد، خدای دیگری وجود ندارد و محمد فرستاده‌ی حقیقی اوست» آن‌ها را بیدار می‌گرداند. اکنون این ندا توسط وسایل ارتباط جمعی از جمله رادیو به قدری پخش می‌شود که هیچ مورد دیگری قابل قیاس با آن نمی‌باشد و رادیوها هیچ امری را مانند این واقعیت عمومی نکرده‌اند. این همانا حقیقتی است که پیام‌آور خدا در قله‌ی کوه صفا با صدایی رسا به سمع همگان رساند. اگر امروز کسی ادعا کند که احدی نام و پیام خدا را همچون محمد ﷺ در عرصه‌ی گیتی منتشر نکرده است، سخنی به گزاف نگفته است.

آری، سپاس و ستایش شایسته‌ی خدایی است که پیامبری همچون محمد ﷺ را مبعوث گردانیده است و به او توفیق اعلاء کلمة الله را عنایت فرموده است. «رسول اکرم ﷺ هنگامی که در بدر ناگزیر بود تعداد ۳۱۳ نفر مسلمین بی‌دفاع را که محصول تلاش و کوشش ۱۴ الی ۱۵ ساله‌ی وی بود، در مقابل هزار نفر از کفار مسلح قرار دهد، سر بر آستان کبریاییش نهاد و

فرمود، بارالها، اگر امروز اراده‌ات به نابودی این گروه اندک قرار گیرد، دیگر عبادتت تا قیامت ممکن نخواهد شد».

### ندای توحید

پیامبر اکرم ﷺ با فریادی رسا آن‌چنان ندای توحید را بگوش جهانیان رسانید که تمام ادیان و مکاتب فلسفی را به نحو غیر قابل وصفی تحت تأثیر قرار داد، خداوند عزوجل به علت حساس بودن مسأله‌ی سجده و عبادت، به فرشتگان دستور داد تا انسان را که اشرف مخلوقات است سجده کنند و به انسان نیز دستور داد تا تنها در برابر ذات ربوبی به سجده افتد و فقط او را عبادت کند. زیرا خداوند، جهان و همه کاینات را به خاطر انسان آفریده است و مسخر او کرده است و انسان نباید در مقابل احدی از موجودات خاضع باشد و آن‌ها را سجده نماید. از روزی که انسان شنید، در برابر همنوع سرخم کردن شرک است، از آن روز به بعد این کار در نظرش بسیار پست و حقیر آمد. گرچه عده‌ای می‌کوشند که به نوعی مسأله‌ی فوق را تأویل فیلسوفانه نمایند و در این مورد مجوزی فراهم نمایند. که باز این واقعیت خود دلیل آن است که با ندای توحید در کاخ شرک تزلزل به وجود آمده است.

### نیروی عمل

رسول اکرم ﷺ نیروی عمل به شناخت و یقین را در انسان بیدار کرد. در سایه‌ی آن وجدان آدمی به قدری نیرومند گردید که در برابر آن قدرت کنترل هزاران پلیس و صدها دادگاه و ده‌ها حکومت ناچیز بشمار می‌آمد به برکت همین نیروی درونی بود که وقتی یکی از اصحاب مرتکب عمل زنا می‌شود، سراسیمه به محضر رسول گرامی شرفیاب می‌شود و عرض می‌کند،



یا رسول الله مرا (توسط اجرای حد) پاک گردان. رسول گرامی چهره‌اش را بر می‌گردند ولی او بار دیگر در برابر آن حضرت قرار می‌گیرد و جمله‌ی یاد شده را تکرار می‌کند. رسول ﷺ دوباره از وی اعراض می‌نماید. او مجدداً در برابر سیمای مبارک رسول قرار می‌گیرد برای سومین بار کلام خویش را بازگو می‌کند، در این زمان پیامبر جهت حصول اطمینان در صدد تحقیق بر می‌آیند، تا مبادا بیماری روانی بر وی مستولی شده باشد.

پس از جستجو، مشخص می‌شود که از جنبه‌ی روانی کاملاً در وضعیت سالم و مطلوبی بسر می‌برد و تنها نیروی وجدان و ترس از عذاب اخروی او را وادار به اعتراف و آماده جهت پذیرفتن کیفر نموده است.

همچنین «غامدیه» که یک زن مسلمان روستایی و درس نخوانده بود. مبتلای گناه می‌گردد هیچ کس او را هنگام ارتکاب گناه ندیده بود. اما وجدان نیرومندش وی را به قدری تحت فشار می‌گذارد که دنیا در نظرش تیره و تار می‌گردد، غذا می‌خورد، اما به خود می‌گوید تو پاک نیستی. ابتدا باید خودت را پاک گردانی و سپس کارهای دیگر را انجام دهی و پاک شدن جز با جاری شدن حد اسلامی ممکن نیست. لذا خدمت آن حضرت مشرف می‌شود، با اصرار زیاد و با وجود باردار بودن تقاضای اجرای حد می‌نماید. پیامبر اکرم ﷺ پس از اطلاع از باردار بودن وی می‌فرمایند: فرزندت مقصر نیست و جرمی مرتکب نشده است چرا او همراه شما کشته شود؟ لذا پس از وضع حمل و زایمان بیایید تا قانون اجرا گردد.

خوانندگان گرامی! فکر کنید که در خلال این مدت وی می‌خورد، می‌آشامد، از لذت‌های دنیوی بهره می‌گیرد ولی تزلزلی در ایمان و اراده‌اش به وجود نمی‌آید.

سرانجام پس از وضع حمل در حالی که نوزادش را در آغوش دارد به حضور سرور کاینات مشرف می‌شود و عرض می‌کند یا رسول الله. اینک برای اجرای حد کاملاً آماده‌ام، هر چه زودتر مرا تطهیر کنید.

رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: خیر، اکنون امکان پذیر نیست، بروید و پس از اتمام دوره شیرخواری کودکت، مراجعه نمایید. حال بنگرید که در این میان نه پلیسی وجود دارد و نه اطلاعات و مراقبت و نه ضمانتی، به طور قطع در این مدت چند بار قیافه‌ی معصوم فرزندش او را به زندگی دعوت نموده است با لبخندش به او گفته باشد، مادر جان من دلم می‌خواهد در آغوش تو پرورش یابم، از تو سخن گفتن را بیاموزم و به کمک دست‌های تو بر زمین راه بروم، ولی او در پاسخ چنین گفته است که خیر! فرزند عزیزم، مادرت حق حیات ندارد. زیرا او پاک نیست و روزی باید در دادگاه عدل الهی حضور یابد، پاسخ دهد و بدین ترتیب مجدداً در حالی که فرزندش قطعه نانی در دست دارد به خدمت رسول اکرم می‌رسد، می‌گوید. یا رسول الله، ملاحظه می‌فرمایید که دوران شیرخواری نیز پایان یافته است و او می‌تواند به کمک نان و سایر خوراکی‌ها تعذیه نماید. لذا من باید پاک شوم. اینجا بود که پیامبر اکرم ﷺ دستور مجازاتش را به صورت سنگسار صادر نمود و آن قدر از وی خشنود می‌شوند که می‌فرمایند. این بنده‌ی خدا توبه‌ای نموده است که اگر توبه‌اش در میان اهل مدینه تقسیم شود، برای آمرزش گناهان همه‌ی آن‌ها کافی است. (رضی الله عنها وأرضاها).

حال باید پرسید این چه نیرو و قدرتی است که بدون هیچ زور و اکراه و حکم قاضی وی را به حضور رسول اکرم ﷺ می‌کشاند، از ایشان تقاضای اجرای حد شرعی می‌نماید مسلماً این نیروی قدرتمند درونی چیزی جز ایمان نمی‌تواند باشد. امروز میلیون‌ها مرد و زن تحصیل کرده وجود دارند، ولی متأسفانه علم و دانش‌شان آن‌ها را از انجام کارهای زشت باز نمی‌دارد.

آری، حضرت محمد ﷺ سه گوهر گرانبها را که شرح آن گذشت یعنی علم صحیح، یقین کامل و ایجاد انگیزه‌ی عمل، به جهانیان عرضه داشت. به جرأت می‌توان گفت جهان مادی نیز نعمت‌هایی والاتر و با ارزش‌تر از نعمت‌های فوق نیافته است، هیچ کس احسانی همچون احسان پیامبر به جهان و جهانیان عرضه ننموده است. جا دارد که همه‌ی انسان‌های جهان بر خود ببالند که در نوع آن‌ها انسانی پیدا شده است که مایه‌ی افتخار و سربلندی انسانیت می‌باشد. اگر حضرت محمد ﷺ به رسالت مبعوث نمی‌شد، امروز دنیا در چه وضعی بسر می‌برد؟ و ما بهترین نمونه و الگوی شخصیت چه کسی را ارائه می‌داریم؟ حقا که پیامبر اکرم ﷺ نشانه‌ی بارز عظمت و شکوه انسانیت است: او تنها برای یک ملت فرستاده نشده است و مختص یک کشور نمی‌باشد. شایسته است که فرزندان آدم بر خود ببالند، زیرا آن‌ها از جمله موجوداتی هستند که حضرت محمد ﷺ که نمونه‌ی کامل انسانیت است در میان آنان ظهور کرده است. همچنین در میان انسان‌ها هیچ قشری وجود ندارد که لطف و محبت رسول اکرم ﷺ، مستقیم یا غیر مستقیم بر آنان سایه گستر نشده باشد.

آیا به مردان احسان نمود؟ آیا به آن‌ها مردانگی و جوانمردی و انسانیت نیاموخت؟ آیا به زنان احسان نفرمود؟ آیا او نبود که حقوق زنان را بیان کرد؟ و رعایت حقوق‌شان را بر مردان واجب شمرد، فرمودند بهشت زیر پای مادران است؟ هم ایشان بود که به درماندگان و ضعفا احسان نمود، از آنان پشتیبانی کرد و از هرگونه ظلم و ستم در حق آن‌ها به شدت مخالفت ورزید، فرمودند، از آه و نفرین مظلوم و ستم‌دیده بترسید. زیرا بین دعای ستم‌دیده و خداوند هیچ‌گونه حجاب و حایلی وجود ندارد و دعایشان به زیور اجابت مزین خواهد شد. از این‌رو خداوند در کتاب محکم خویش می‌فرماید. من نزد شکسته دلان هستم. آیا او به فرمانروایان و قدرتمندان احسان نکرده

است؟ اوست که وظیفه‌ی هر یک از آنان را در قبال مسئولیت‌شان بیان فرموده است و به برقرار کنندگان قسط و عدالت اجتماعی نوید کامیابی داده است، فرمودند، پادشاه عادل در ظل عنایت پروردگار قرار می‌گیرد.

آیا او بر تجار و بازرگانان منت ننهاد؟ او کسی بود که ارزش و فضیلت تجارت و بازرگانی را مطرح ساخت، چون خود از تجارت کنندگان آن زمان بشمار می‌رفت و این سعادت و افتخار نصیب گروه یاد شده گردیده بود، اعلام فرمودند:

که بازرگانان راستگو و امین و متدین در بهشت در کنار من قرار خواهند گرفت، کارگران نیز در سایه‌ی لطف و مرحمت ایشان قرار گرفتند. کسی در جهان سراغ نداریم که مانند او از طبقه‌ی زحمت‌کش و کارگر دفاع نموده است و دستور دهد که مزد کارگر را قبل از خشک کردن عرق وی بپردازید.

خوانندگان محترم! تنها انسان‌ها نبودند که مدیون لطف و احسان آن حضرت قرار گرفتند، بلکه او به حیوانات هم به نظر لطف و ترحم نگریسته است و فرموده‌اند که تأمین خوراک و استراحت برای هر موجودی که دارای حیات و احساس است صدقه بشمار می‌رود. رسول اکرم ﷺ مصداق واقعی و یستغفرون بالاسحار بوده است و شب‌ها در حال راز و نیاز با معبود خویش چنین می‌فرمود. بارالها گواهی می‌دهم که همه‌ی بندگان تو با هم برابرند (أنا شهيد أن العباد كلهم إخوة) با وجودی که مردم در همین دنیا خدا را منحصر به ملت و نژاد خاصی ساخته‌اند و عملاً هر جامعه برای خویش خدایی داشت، چون خدای یهودیان، خدای مصریان، خدای ایرانیان و...

پیامبر اکرم با ندای ملکوتی خویش به دنیا اعلام فرمود که خداوند متعال متعلق به یک ملت و نژاد و گروه خاصی ندارد، بلکه او پروردگار همه‌ی جهانیان است:

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [الفاتحة: ۲].

حضار محترم: جهان، حکماء و فلاسفه و شعراء و ادبای بسیاری به خود دیده است شاهد وجود کشورگشایان و قدرتمندان، سیاستمداران و رهبران بی نظیر بوده است مخترعین و مکتشفین دانشمندان فراوانی داشته‌اند، ولی رنگ هیچ‌گونه شادابی و خرمی از وجود آنان به خود ندیده است. در حالی که با آمدن پیامبران، به ویژه حضرت محمد ﷺ که انقلاب واقعی در جهان پدید آورد شادابی خویش را به دست آورد.

«سخنرانی متفکر بزرگ جهان اسلام سید ابوالحسن علی الحسنی الندوی حفظه الله در ماه ربیع الاول ۱۳۷۴ هجری در پارک امین الدوله لکنو، هند که علاوه بر مسلمانان تعداد زیادی غیر مسلمان نیز شرکت داشتند».

## جهانی جدید

اگر قدری به عقب برگردید و به دنیای هزار و چهار صد سال پیش نظری بیفکنید و فریبندگی مناظر زیبا و لباس‌های رنگارنگ و ذخایر طلا و نقره و ساختمان‌های مجلل و با شکوه را کنار بگذارید و کمی هم به انسانیت بیندیشید خواهید دید، که در اقیانوس بی‌کران زندگی همواره ماهی بزرگ، ماهی کوچک را شکار می‌کرد. و در بیشه‌زار انسانیت شیرها و پلنگ‌ها و خوک‌ها و گرها، گوسفندان ضعیف را طعمه‌ی خود قرار دادند. بدی بر نیکی، ردیلت بر فضیلت، خواسته‌های نفسانی بر عقل و خواسته‌های تن بر آمال مطلوب روح، چیره و اوضاع آشفته و بحرانی بود.

متأسفانه! از هیچ گوشه‌ی دنیا فریاد اعتراض و احتجاجی بگوش نمی‌رسید، بر چهره‌ی باز انسانیت، اخم و ترشروی مشاهده نمی‌شد. دنیا به مثابه‌ی بازاری که در آن انواع کالاها را به مزایده می‌گذارند، گردیده بود. پادشاهان و وزراء و ثروتمندان و فقراء همه قیمت گذاری شده بودند و در جهت اغراض و منافع شخصی به فروش می‌رسیدند و کسی نبود که خود را فراتر و با ارزش‌تر از خرید و فروش خریداران قرار داده باشد و بانگ برآورد که کل نظام هستی در برابر من پست و حقیر است، زیرا من برای هدف و جهانی والاتر آفریده شده‌ام، چگونه می‌توانم روح خود را در ازای متاع اندک این دنیای محدود و فانی بفروشم.

ملت‌ها و کشورها و قبایل و خانواده‌ها در حصار خودساخته‌ی خویش محصور و محبوس بودند، جز در دایره‌ی تنگ و افق محدود فکری خویش به مصالح و منافع جامعه‌ی انسانیت نمی‌اندیشیدند.

زندگی به طور کلی بازار مکر و فریب گشته و منبع شر و فساد شده بود. انسانیت چنان جسد سرد و بی‌روحي شده بود که در آن تپش و سوز قلب و حرارت عشق و محبت وجود نداشت، گویی بر کالبد معنویت انسان، جنگلی از فساد و تباهی روییده بود و در هر گوشه‌ی این جنگل حیوانات درنده و خون‌خوار و مارهای زهرآگین جای گرفته بودند و انسانیت در چنان لجن‌زاری فرو رفته بود، که امکان خروج از آن برایش مشکل می‌نمود.

زیرا در آن لجن‌زار هولناک همه چیز (جز انسان واقعی) یافت می‌شد و اگر گاه گاهی انسان‌های پاک نهادی آشکار می‌شدند به غارها و کوهسارها یا معابد و خلوتگاه‌ها پناهنده و معتکف می‌شدند، تنها به کشیدن گلیم خود از آب اکتفا می‌نمودند و نیز از مسایل و مشکلات انسانیت چشم فرو بستند، در کمال بی‌تفاوتی بسر می‌بردند و به آن حصار و محدوده‌ی تنگ، دل خوش کرده بودند و در نتیجه مردی یافت نمی‌شد که پا به میدان مبارزه نهاده باشد و علیه اوضاع نابسامان یاد شده قیام کند و به گفته‌ی حافظ:

گوی توفیق و کرامت در میان افکنده‌اند

کس به میدان‌رو نمی‌آرد سواران را چه شد  
ناگاه در جسم افسرده و بی‌جان انسانیت حرکت و جنبشی به وجود آمد،  
قلبش تپیدن گرفت و لانه و آشیانه‌ی پرندگان و موجوداتی که ابتدا آن‌را  
بی‌جان تصور کرده بودیم و بر آن آشیانه ساخته بئدیم به لرزه در آمد.  
راویان گذشته تحول فوق را چنین تفسیر می‌کنند. که در اثر آن  
کنگره‌های کاخ کسری سقوط کردند و آتشکده‌های پارس خاموش گشتند.  
ولی تاریخ نگاران امروزی، چنین ارزیابی می‌کنند که انقلاب درونی و  
حقیقی انسانیت بود که بر بعد بیرونی آن نیز جنبش و دگرگونی به وجود  
آورد و در اثر آن، قلعه‌ها و ساختمان‌های خارجی درهم ریخت و تارهای  
عنکبوتی و لانه‌های چوبی از هم پاشید.

هنگامی که زمین لرزه‌ای ساختمان‌های مقاوم و برج‌های آهنین را همچون برگ‌های پاییزی فرو می‌ریزد، چگونه می‌توان انتظار داشت که با نزول اجلال سرور کاینات محمد مصطفی ﷺ در نظام‌های خود ساخته‌ی بشری تزلزل به وجود نیاید.

حقا که پیامبر اکرم ﷺ با بعثت بی‌نظیر خویش در مکه‌ی معظمه که به منزله‌ی قلب تپنده‌ی جهان متمدن است، خون گرم بر پیکر انسانیت تزریق کرد. در رسالت حضرتش که عصاره‌ی آن لا اله الا الله و محمد رسول الله بود. تمام شئون زندگی بشر را دربر گرفت. (تاریخ بهترین گواه این واقعیت است که رسالت فوق‌کاخ‌های کفر و الحاد را یکی پس از دیگری به طرز بی‌سابقه‌ای متزلزل ساخت).

اذهان کند و انحرافی با شنیدن کلمه‌ی اسلام بی‌درنگ مات و مبهوت گردیدند و فریاد برآوردند که:

«آیا می‌توان منکر همه‌ی معبودانی که ما پرستش می‌کردیم، شد و به جای آن‌ها تنها خدای واحد قرار داد؟! این واقعاً یک ادعای شگفت‌انگیز می‌باشد».

بدین جهت دست به تلاش و قیام مذبحخانه زدند، بر آن شدند تا به هر شکل ممکن شد، راه این حرکت الهی را بگیرند.

باید اندیشید که این اشعار کوبنده حاوی چه مطلبی بود که اینگونه زندگی عصر جاهلیت را تحت تأثیر قرار داد؟ باید گفت شعار فوق‌بیانگر این معنی بود که ای مردم! بدانید که این جهان همانند جنگل خودرو و خود ساخته‌ای نیست. بلکه یک باغ ساخته شده‌ی با هدف است که باغبان ازل و ابد آن را با طراحی دقیق به وجود آورده و آذین بسته است و بهترین و با ارزش‌ترین گل این بستان انسان می‌باشد. این گل که ثمره‌ی هزاران بهار می‌باشد. آن قدر با ارزش است که جز خالق و آفریننده‌اش هیچ کس



نمی‌تواند برای آن تعیین ارزش کند. انسان دارای روحی عالی و همتی بلند و خواستی پایان‌ناپذیر و دلی بی‌قرار می‌باشد که هیچ چیز از اشیاء دنیا نمی‌تواند به او آرامش بخشد. روح چنین موجودی در این دنیا اشباع و ارضاء نمی‌شود.

او نیاز به دنیایی بزرگ و جهان پهناور دیگری دارد که این دنیا در مقام مقایسه با آن بازیچه‌ای بیش نباشد و همچون قطره‌ای در برابر دریا باشد و عیش و طیش این جهان نیز با آسودگی و رنج آن جهان قابل قیاس نباشد. اقتضای فطری انسان تنها عبادت ذات یگانه‌ای است که باید جوینده‌ی رضای او باشد و کلیه‌ی تلاش و جدیتش را در راه رضای او مصروف گرداند. او نباید در مقابل اشیای مخلوق اعم از جاندار و بی‌جان سر تسلیم فرود آورد، بلکه خود را ملزم به بندگی و پرستش ذات یگانه‌ی آفریدگار بداند. زیرا همه‌ی کاینات مسخر انسان و انسانیت هستند و او نیز به نوبه‌ی خود مأمور خدمت و بندگی آن ذات می‌باشد. بدین جهت و برای اثبات همین مدعا، فرشتگان که امنای نیروی کاینات و درگاه ایزدی هستند، مأموریت سجده نمودن به حضرت آدم را یافتند.

هنگام بعثت پیامبر اکرم ﷺ دایره‌ی فکری دنیا آن قدر تنگ و محدود شده بود که هر فرد با دید و فکر محدود و معیارهای خود ساخته و ذهنی خویش مسایل مختلف زندگی و شخصیت افراد را مورد سنجش قرار می‌داد. به همین دلیل بعد از تفکر و تدبیر زیاد درباره‌ی رسول اکرم ﷺ نیز چنین می‌پنداشت که آن حضرت هم مانند سایر انسان‌های آن زمان جوئی‌ی حکومت و ثروت و لذات دنیوی است. به نظر آن بیچارگان هدفی والاتر از این وجود نداشت، که انسان‌ها، در پی کسب آن باشند.

بدین منظور بود که هیأتی را جهت پیشنهاد اهداف یاد شده به حضور پیامبر اکرم ﷺ اعزام داشتند، که این عمل خود آشکارا بیانگر طرز تفکر غلط و جهان بینی پوچ مردم آن روزگار بود.

پیامبر در پاسخ هیأت مذکور مطالبی ایراد فرمودند که در واقع به بهترین وجه هدف نبوت را نیز روشن ساخت. «به خدا سوگند اگر خورشید و ماه را در دست راست و چپم قرار دهید دست از دعوت به اسلام بر نخواهم داشت» حضرتش اثبات نمودند که جوینده‌ی مسایل پست دنیوی نبوده است و بالاتر از ارزش‌های جهان مادی می‌اندیشد. او رفاه و آسایش فردی را مد نظر قرار نداده است بلکه خواستار نجات و رهایی ابنای بشر است. نمی‌خواهد که برای خویش در جهان بهشتی مصنوعی بسازد، بلکه خواهان بازگشت انسان رانده شده از بهشت و مخلد ماندنش در آن جاست. پیامبر ﷺ برای سیادت و سروری خویش تلاش نمی‌کند، بلکه می‌خواهد بشریت را از بندگی هم نوع نجات دهد و بنده‌ی مالک و معبود حقیقی بگرداند.

آری! جهان بینی اسلام بر اساس و پایه‌ی فوق پی‌ریزی شده است، این گونه بود که سفرها و نمایندگانی امت اسلام، شعار یاد شده را مبنای حرکت خود قرار دادند و در دربار کسرها و قیصرها صراحتاً اعلام نمودند که، خداوند ما را برای تحقق این آرمان الهی مبعوث نموده است، که بندگان را از بندگی انسان‌ها نجات دهد و به بندگی خدا بکشانند و از محدوده‌ی جهان فانی بدر آورد به فراخانی آخرت سوق دهد و از ظلم و جور ادیان رها سازد، در پناه عدالت اسلام گرد آورد.

دین جهت بود که رهبران اسلام هرگاه فرصت حکومت و فرمانروایی می‌یافتند بر اساس اصول یاد شده سیاست و کشورداری می‌کردند. در حکومت آن‌ها بندگی انسان‌ها وجود نداشت. و اوامر آن‌ها حاکم نبود، بلکه قانون خدا پیاده می‌شد و تنها خدا مورد پرستش قرار می‌گرفت. این

فرمانروایان نه تنها اجازه، بلکه اعتقاد به تحقیر یک انسان عادی را نداشتند و اگر چنین وضعیتی را احساس می‌کردند، بی‌درنگ بر آن اعتراض می‌نمودند.

فرمانروایان راستین صدر اسلام که به تعبیری در رأس هرم قدرت سیاسی نیز قرار داشتند، طوری زندگی و حکومت می‌کردند که هیچ‌گونه وجه تمایزی بین آن‌ها و سایر مردم مشاهده نمی‌شد. چه بسا کسانی آن‌ها را کارگر می‌پنداشتند و از آن‌ها می‌خواستند که باری را بر دوش نهاده و به مقصد برسانند و حتی ثروتمندترین فرد مسلمان نیز بگونه‌ای می‌زیست که رنگ هیچ‌گونه رفاه و آسایش در زندگی وی بچشم نمی‌خورد. زیرا توجه آنان به هدف نهائی که در ورای این زندگی مادی وجود دارد معطوف شده بود.

آری! اساس و شالوده‌ی اعتقاد این امت بر ایمان به خدا و حقایق معنوی نهاده شده است بگونه‌ای که هر فرد مسلمان از هنگام تولد تا مرگ اذعان دارد که بزرگترین قدرت و نیرو از آن خداست و زندگی حقیقی پس از مرگ آغاز می‌گردد. هنگامی که کودک مسلمان به دنیا می‌آید، ابتدا در گوشش اذان گفته می‌شود و زمانی که چشم از جهان فرو می‌بندد، باز هم با اعتراف به کلمه‌ی (توحید) دارفانی را وداع می‌گوید. در اوج غفلت و فراموشی انسان‌ها یعنی هنگامی که ساکنان شهرها غرق در تلاش معاش گشتند و جز به نیازهای مادی نمی‌اندیشند، ناگاه فریاد رسای مؤذن که «حی علی الصلوة و حی علی الفلاح» بشتابید به سوی نماز و بپا خیزید برای رستگاری، از مناره‌های مسجد طنین‌انداز می‌شود، پرده از حقایق بر می‌دارد و بر خلاف پندارهای آنان اعلام می‌دارد، که علاوه بر جسم و تن، حقیقت و واقعیت بزرگتری وجود دارد و آن همانا کامیابی و رستگاری واقعی است. غوغای بازار در مقابل این ندای مؤذن فروکش نموده است و همه‌ی حقایق جعلی در برابر این واقعیت حقیقی محو می‌گردد. اینجاست که بندگان خدا

پروانه‌وار به این شعار رستگاری لبیک می‌گویند و مشتاقانه به سویش می‌شتابند. هنگامی که شهر در خواب عمیق و مرگ آسائی فرو می‌رود و دنیا همانند مقبره‌ای گسترده می‌شود. این نوید (الصلوة خیر من النوم) است که همچون سپیده‌ی صبح، تاریکی و ظلمت را زدوده است و به انسان‌ها پیام حیات و زندگی می‌بخشد. آری در آن زمان که انسانیت در غرقاب سلطنت و مادیت غوطه‌ور شده است و فریاد انا ربکم الاعلیٰ سر می‌دهد، و اعلان (مالک من اله غیری) می‌کند. باز این ندای مؤذن و داعی خداست که غرورش را با خاک یکسان می‌نماید و مغز تهی و انحرافی‌اش را هدایت می‌بخشد. آری! چشمه و منبع این عرفان و ایمان، همانا در اعلان بعثت پیامبر اکرم ﷺ و دعوت و تعلیم اوست و همین عرفان و ایمان و اعلان است که می‌تواند به جهان حیاتی نو دهد و تنها وسیله‌ی یک انقلاب واقعی و سازنده باشد.

## دسته‌های امت در پیشگاه رسول معظم

ایزد متعال نویسندگان و نگارندگان تاریخ را که در پاک‌ترین پایگاه‌ها لحظه‌ای راحت و آسوده نمی‌نشینند بیامرزد. اینان با مشاطه‌گری (آرایش کردن) عروس ذوق و اندیشه خود، به هر کجا که ره می‌سپارند، در فضای بی‌کران دانش و مطالعه استنشاق می‌کنند. می‌خواهند بین گذشته و حال پلی ایجاد کنند، می‌خواهند گذشته را با حال پیوند دهند. یعنی به مجرد اینکه مناظر دل‌انگیز یا اسف‌باری در برابر دیدگانشان ظاهر می‌گردد، تلاش می‌کنند که به کشف سر منزل، به وجود آورنده‌ی این مناظر دست یابند. ریشه‌ی این مناظر بدیع از کجاست؟ این منظره‌های دل‌فریب نتیجه‌ی چیره‌دستی چه هنرمندی است؟

دیروز در مسجد پیامبر ﷺ در روضه‌ی جنت نشسته بودم، در چهار سوی من گروه نماز گزاران، برخی در سجده و عده‌ای در حال رکوع بودند. آوای دلنواز تلاوت قرآن مجید، همچون صدای زنبوران عسل در کندو، در فضا طنین‌انداز بود. در حالی فرو رفته‌م که لازم بود از مکان و زمان فارغ شوم، شایسته بود که دمی تاریخ و شخصیت‌های تاریخی را از یاد ببرم. ولی بر خلاف مصلحت من، ناگاه هجوم یادداشتهای قدیمی و جریان‌ات باستانی تاریخ سراسر مغز و نهانخانه‌ی دلم را اشغال کردند و در تصرف خود گرفتند و من در مقابل نیروی آن‌ها زبون و درمانده گشتم.

چنان احساس کردم که گویا به برخی از شخصیت‌ها و رهبران بلند پایه‌ی دینی گذشته، حیات دوباره عطاء گردیده است و آنان به صورت هیات‌ها و دسته‌ها یکی پس از دیگری به محضر پیامبر ﷺ شرفیاب می‌شدند

و در این مسجد عظیم الشان، پس از ادای فریضه‌ی نماز به پیشگاه رسول گران قدر شرف حضور حاصل می‌کنند و درود گویان زبان به عرض ارادت و اخلاص می‌گشایند و به احسان و نیکی‌های بی‌شمار او اقرار می‌کنند. با وجود آنکه آنان از نظر زبان و طبقات یا یکدیگر تفاوت دارند. ولی جملگی به یک زبان بر این مطلب گواهی می‌دهند که او همان پیامبری است که به خواست و اراده‌ی خداوند آنان را از ظلمت کده‌ها به سوی نور و از تیره بختی به سوی سعادت و خوشبختی و از پرستش مخلوق به عبادت خدای یگانه و از ظلم و جور ادیان به عدل و انصاف اسلام رهنمون گشته‌اند و نیز آنان را از تنگنای دنیا به فراخنای آن بیرون آورده است. همگان اعتراف می‌کنند که وجودشان مدیون و مرهون نیکی‌های پیامبر است.

وای اگر آن همه نعمت‌ها که بخاطر مقام و شخصیت نبوت به آنان ارزانی شده و سبب مباهات و سعادت‌شان گردیده است یکباره از آنان سلب گردد، آن وقت درست همانند جسد بی‌جان و تن بی‌روان می‌شوند و مجدداً به عهد ظلمت تاریخ بر می‌گردند، آنجا که ظلم و استبداد بر همه جا فرمانروایی می‌کرد و در این صورت دیگر نامی از تمدن و اعتبار کنونی‌شان بر جای نخواهد ماند. ناگاه نگاهم به یک طرف جلب شد، دیدم گروهی در کمال آرامش و وقار در حالی که از سیمایشان نور علم و فراست مشهود بود، از در جبرئیل (که نزدیک‌ترین دروازه به من بود) داخل می‌شوند. آنان در بین باب جبرئیل و باب رحمت پراکنده شدند تعداد این گروه به قدری زیاد بود که شمارش آن برای من کاری دشوار بود. من از دربان جويا شدم که اینان کیستند؟ او پاسخ داد: «اینان پیشوایان این امت و رهبران و دانشمندان برجسته و نوابغ انسانیت‌اند». هر یک از اینان پیشوای یک ملت و بنیان‌گذار یک مکتب و به وجود آورنده‌ی یک علم و فن و مربی یک نسل می‌باشد. آثار جاودانی آنان هنوز هم به چشم می‌خورد نسل‌های فراوانی در پرتو معلومات

و تحقیقات‌شان در مسیر صحیح زندگی راه سپرده‌اند و به مقصد رسیده‌اند، دربان چند تن از آنان را با عجله نام برد: امام مالک، امام ابوحنیفه، امام شافعی، امام احمد بن حنبل، لیث ابن سعد مصری، امام اوزاعی، امام بخاری، امام تقی الدین ابن تیمیه، ابن قدامه، ابو اسحاق شاطبی، کمال ابن همام، شاه ولی الله دهلوی، امام محمد غزالی.

این شخصیت‌های برجسته هر چند از نظر زمان و وطن و پایه‌های علمی و مراتب معنوی با همدیگر تفاوت داشتند، لیکن جملگی به اتفاق در حالی که اشک شوق از دیدگان‌شان می‌بارید به پیشگاه رسول گرامی حاضر شدند و به عرض ارادت و سپاس‌گزاری پرداختند.

من از مسافت نسبتاً دوری مشاهده کردم که نخست آنان با خضوع و خشوع هر چه تمام‌تر دو رکعت نماز تحیة المسجد به جای آوردند آنگاه با فروتنی و ادب فراوان به طرف مرقد مطهر پیش رفتند و با گفتاری مختصر اما دنیایی سراسر معنی بر روان پاک آن حضرت درود گفتند، صدای وقار آمیز و گریه آلودشان را می‌شنیدم که موقرانه چنین می‌گفتند: ای رسول گرامی، اگر شریعت دادپرور و عدالت گستر و جاودانی تو نبود، اگر آن اصول همیشگی که می‌تواند ذهن و استعداد بشر را به آن پایه و مایه برساند که از باغ اندیشه گل‌ها بیافریند و صحن گیتی را چون فردوس برین عطر آگین کنند، نبود و اگر نظام حکیمانه و معجزه آسایت که انسان را به سیر در آفاق و انفس وا می‌دارد وجود نداشت و اگر انسان‌ها به همه‌ی آن‌ها نیازمند و محتاج نبودند به راستی نه این مجموعه‌ی عظیم فقه اسلامی و قوانین سرشار از حکمت که دامن دیگر ملت‌ها از آن خالی است به وجود می‌آمد و نه این کتابخانه‌های بزرگ اسلامی تأسیس می‌شد، به طوری که کتابخانه‌های دینی جهان در برابر آن ناچیز به نظر می‌رسند.

و اگر تلاش و سخت کوشی تو در نشر علم و معرفت، الگو و نمونه نمی بود و راهنمایی های ارزشمندت شدیداً ما را به تدبر و تعقل در آیات الهی دعوت نمی کرد، هرگز بار درخت علم به این اندازه عالم گیر نمی شد و عقل انسانی از زنجیر اسارت رهایی حاصل نمی کرد و دنیا همچنان در تیرگی های جهالت خود باقی مانده بود و از موهبت نور علم محروم می گردید.

من هنوز تشنه ی نظاره این گروه بودم، گفتار شیرین و پر مغز آنان سامعهام را نوازش می داد و بیان حکمت آمیزشان روحم را صفا می بخشید که ناگاه ورود گروهی از طرف باب الرحمه نگاه مرا به سوی خود جلب کرد. روشنایی طلعت ماه گونه ی آنان از صفای باطن و تقوی و عبادت بی ریایشان حکایت ها داشت.

مرا گفتند که در میان این گروه، حسن بصری، عمر بن عبدالعزیز، سفیان ثوری، جنید بغدادی، فضیل بن عیاض، داود الطائی، ابن سماک، عبدالقادر جیلانی، نظام الدین بدیوانی، و نظایر آن حضور دارند.

آنان نیز پس از ادای نماز با دنیایی وقار به طرف مدفن آن حضرت علیه السلام روان شدند، همین که بر سر مزار آن بزرگوار که رحمت بر آن تربت پاک باد رسیدند، پس از نثار درود و سلام چنین گفتند:

ای رسول خدا اگر رفتار و کردار شایسته و پسندیده ی شما که برای آیندگانش اسوه و نمونه قرار دادی، در مقابل ما قرار نداشت و چنانچه این میراث شما که (خدایا زندگی حقیقی همان زندگی آخرت است) و اگر این سفارش حضرتت که (در دنیا آن چنان زندگی کنی که گویا یک مسافر و یا یک رهگذرید) و اگر آن زندگی نمونه و ساده ی شما که ام المومنین عایشه رضی الله عنها بدین سان بیانگر آنست که: (ماه ها سپری می گشت ولی در خانه ی پیامبر آتشی روشن نمی شد و دیگری بر اجاق گذاشته نمی شد) نبود، ما هرگز نمی توانستیم آخرت را بر دنیا ترجیح دهیم و به عیش اندک و



توشه‌ی ناچیز تن در دهیم، نه توان مبارزه با خواهش‌ها و لذات نفسانی می‌داشتیم و نه در برابر جاذبه‌ی دنیا و پست و مقام، آنهمه ایستادگی می‌کردیم.

من هنوز کاملاً گفتار حکمت‌بار و پر معنی‌شان را درست بخاطر نسپرده بودم و از این همه ایمان و ارادت حیرت زده بودم که ناگاه گروه دیگری با وقار و شکوه فراوان از باب النساء داخل شدند، به دقت در آنان نگریستم، خداوندا چه می‌بینم، این محتشمان کیانند؟ اینان زنان عبادت‌گزار مسلمان و پاکدامنی هستند که از نقاط مختلف و دور دست شرق و غرب قلمرو اسلامی رهسپار شده‌اند. بیشتر و بیشتر به آن‌ها خیره شدم، در چهره‌شان ادب و حیاء و ایمان موج می‌زد، کمترین اثر آرایش و بی‌بندوباری و لاقیدی که مخالف آداب اسلامی باشد در آنان به چشم نمی‌خورد، آری نمونه‌ی بارز مومنات، سایحات، ثیبات و ابکارا هم اینانند.

با صدایی نه چندان بلند، در نهایت ادب و وقار، این گونه ابراز احساسات نمودند:

ای رسول خدا، ما از طبقه‌ای هستیم که احسان و نیکیت را بیش از همه کس لمس و دریافت کرده‌ایم، تو را بی‌حد سپاس و درود می‌گوییم. چه نیک بخت موجودی هستیم که به زیارت مرقد مطهرت نایل گشته‌ایم.

پیامبر، همین ذات مقدس تو بود که به خواست خداوندی زنجیرهای ننگین رسوم جاهلیت را از پای ما خارج کرد. ما را از ستم‌های جامعه و جور و ظلم مردان نجات بخشید. تو بودی که برای همیشه بر عادت پلید زنده به گور کردن دختران و نافرمانی مادران خط بطلان کشیدی و به مردان آموختی تا مادران را گرمی و دختران را عزیز دارند، تا آنجا که فرمودی «بهشت زیر پای مادران است» تو بودی که در میراث ما را شریک کردی و ما را به عنوان مادر، خواهر، دختر و همسر معین کردی.

ما نتوانیم وصف لطف تو گفتن با همه کروبیان عالم بالا ای رسول گرامی، تو بودی که ما را در خطبه‌ی معروف روز عرفه از خاطر دور نداشتی و فرمودی: ای مردم! درباره‌ی زنان از خدا بترسید زیرا شما آنان را به نام امانت خدا در اختیار دارید.

ای پیامبر بزرگوار، تو بودی که گاه و بیگاه مردان را به خوش رفتاری نسبت به همسرانشان و ادای حقوق آنان و حسن هم‌زیستی سفارش فرمودی، خداوند متعال از طرف ما طبقه زنان بهترین پاداش‌ها را به شما ارزانی فرماید.

این صدای لطیف و نرم و موزون هنوز در گوش‌هایم طنین‌انداز بود که چشمم متوجه گروه دیگری شد که از باب السلام وارد می‌شدند، چون بهتر نگریستم فهمیدم که اینان به وجود آورنده علوم و فنون و پیشوایان علم نحو، لغت و بلاغت‌اند.

در بین آنان ابوالاسود دؤلی، خلیل بن احمد، سیبویه، کسائی، ابوعلی فارسی، عبدالقاهر الجرجانی، سکاکی، مجدالدین فیروز آبادی و سید مرتضی الزبیدی دیده می‌شوند.

اینان جملگی درود و سلام خود را نثار آن حضرت نمودند و در واقع بدین‌وسیله می‌خواستند خراج مراتب علمی و شهرت جهانی خویش را اداء نمایند.

آنان با کلمات ادبی و فصیح و بلیغ خود باب سخن را از این گوشه گشودند:

ای رسول خدا، اگر شما و کتاب نازل بر شما نبود، اگر احادیث شریفه‌ی تو و این شریعت کامل و گسترده‌ی تو که جهانیان از آن بهت‌زده و در مقابلش خاضع و خاشع‌اند و ما برای فراگیری آن ناگزیر به آموختن زبان و ادب عربی که در آن تخصص یافتیم، وجود نداشت هرگز این همه علوم پا به

عرصه‌ی حیات نمی‌گذاشت و ما مفتخر به پیشوایی آن‌ها نمی‌شدیم و نامی از شهرت ما در تاریخ علوم نبود. نه علم صرف بود و نه علم نحو و بلاغت، نه این همه لغت نامه‌ها و معجم‌ها تالیف می‌شد و نه این ریزه کاری‌های لغوی به چشم می‌خورد و نه ما موفق به تحمل رنج و زحمت در این راه طولانی و پر پیچ و خم افتخار آفرین می‌شدیم. عجم‌ها نیز با وجود وسعت زبان و زیبایی لهجه‌هایشان به آموزش زبان عربی و مهارت در آن روی نمی‌آوردند و در نتیجه این همه دانشمندان برجسته که علماء و متخصصین ادب عرب به مقام علمیشان معترفند، به وجود نمی‌آمدند.

پس ای رسول خدا، تویی که بعد از بعثت خود بین ما و این علوم واسطه شدی، آری تویی که دست عرب را در دست عجم نهادی و آن دو را به هم نزدیک و سرانجام در آغوش یکدیگر قرار دادی و دور را با نزدیک و عربی را با عجمی پیوند دادی.

ای رسول خدا، واقعاً اگر نعمت گرانقدر وجود تو نبود، حکومت زبان عربی خیلی پیشتر همچون سایر زبان‌ها منقرض شده بود و از صفحه‌ی گیتی رخت بر می‌بست.

و اگر قرآن عظیم از حریم این زبان مردانه پاسداری و نگهبانی نمی‌کرد، به حدی دست‌خوش دگرگونی می‌شد که هیأتش از بین می‌رفت و به مرض دیگر زبان‌ها دچار می‌گشت و زبان و لهجه‌های محلی آن را در خود بلعیده و حل کرده بود.

اینکه در پهنه‌ی گیتی هنوز این زبان به جلوه‌گری و خودنمایی می‌پردازد و از انقراض و سقوط مصون مانده است و دوستی و احترام آن در قلب هر مومن مسلمان جای دارد همه و همه به طفیل وجود مبارک تو به برکت کتاب مقدس و شریعت و آیین جهانی تست. آری به سبب وجود تو است که خداوند متعال این زبان را جاودانی کرده است و حفظ و انتشار و رشد آن‌را

در جهان تضمین نموده است. لذا هر کسی که با این زبان سخن می‌گوید و می‌نویسد و بوسیله آن کسب مقام و مرتبه می‌کند و یا به سوی آن فرا می‌خواند «گردنش زیر بار منت تست» هیچ‌گاه نمی‌تواند از عهده‌ی شکر احسان تو بر آید، «کی می‌تواند شکر نیکی‌هایت گفت».

من غرق استماع این سپاس‌گزاری و ابراز احساسات و اعتراف به واقعیت‌ها بودم که یکباره نگاهم به سوی باب عبدالعزیز جلب شد. همین‌که کمی دقت کردم، دیدم آنان گروهی از اقوام مختلف و نژادها و رنگ‌های متفاوت می‌باشند.

در میان آنان بزرگ‌ترین پادشاهان و معروف‌ترین فرمانروایان شرکت کرده بودند. من اینک ولید عبدالملک، ملک‌شاه سلجوقی، هارون الرشید، صلاح الدین ایوبی، محمود غزنوی، ظاهر بیبرس، سلیمان اعظم، اورنگ زیب عالمگیر را می‌دیدم که خدمت کاران و نگهبانان را پشت در گذاشته بودند و با فروتنی هر چه تمامتر، آهسته آهسته به پیش می‌رفتند. در این حال شخصیت بلند پایه و کارنامه‌ی زندگی جملگی آنان برابر چشمانم مجسم گردید و به یاد سرزمین‌های پهناور تحت سلطه‌ی آنان افتادم.

در بین این جمع فرمانروایانی حضور داشتند که با تیزروترین شتران قلمرو حکومتی آنان در مدت کمتر از پنج ماه طی نمی‌شد. و نیز افرادی بودند که به قطعات گسترده‌ی ابر چنین خطاب کرده بودند: «ای ابرها هر کجا که می‌خواهید ببارید، چه سرانجام خراج شما به پیشگاه من آورده خواهد شد».

این ادعا نشان‌گر وسعت قلمرو و قدرت حکومت آنان بود و همچنین در میان این گروه افرادی به نظر می‌آمدند که دایره‌ی قلمروشان به نصف جهان می‌رسید و پادشاهان روی زمین ناگزیر بودند که بدانان باج و خراج بپردازند

و سلاطین و فرمانروایانی هم در میان این جمع بودند که اروپای آن روز از سطوت و هیبت‌شان لرزه بر اندام داشت.

و در زمان حکومت آنان مسلمانان از چنان احترام و شکوه والایی برخوردار بودند که هرگاه به عزم سفر به شهرهای اروپا قدم می‌نهادند زنگ‌های کلیسا به پاس احترام به دین و قدرتشان از وظایف مختلفی خود باز می‌ماند.

این گروه به قصد برگزاری و ادای نماز به سوی مسجد نبوی در حرکت بودند تا صمیمانه‌ترین و خالصانه‌ترین درود خود را نثار حضرت ختمی مرتبت کنند.

آنان این عمل را برای خود بزرگ‌ترین سعادت می‌پنداشتند و آرزومند بودند که سلام و تحیت‌شان در پیشگاه رسول اکرم ﷺ مورد قبول واقع گردد. من می‌دیدم که آنان آرام، آرام گام بر می‌داشتند، گویی دل‌هایشان از هیبت و عظمت مقام نبوت مالمال بود تا اینکه به مقام «صفه» که جایگاه صحابه‌ی تنگ دست و فقیر بود، رسیدند.

در اینجا اندکی توقف نمودند و با نگاه‌های توأم با احساسات و احترام و شرم مشغول دیدن جایگاه شدند، این همان جایگاهی است که زمانی مسکن فقرا و مساکین ویژه‌ای بود. کنار آن دو رکعت تحية المسجد را ادا نمودند و به سوی قبر مبارک پیامبر پیش رفتند. آنگاه هر یک به قدر درک و دانش و ایمان خویش با حفظ آداب اسلامی و ملزم بودن به توحید خالص چنین بیان داشتند:

یا رسول الله، اگر در پهنه‌ی زمین وجود مبارک تو خودنمایی نمی‌کرد و اگر جهاد و دعوت تو که کرانه‌های جهان را در بر گرفت و شهرها را فاتح گشت، وجود نمی‌داشت، اگر این دین تو که در پرتو آن پدران و نیاکان ما مفتخر به گرویدن به آن شدند و به وسیله‌ی آن از زندگی ذلت‌بار و حیات

منزوی خارج گردیدند و به زندگی عزت‌آور قدم نهادند و کشورهای پهناوری را بنیان نهادند و سرزمین‌های دور دست را به تصرف آوردند، نبود ما نیز نابود گشته بودیم و از بین می‌رفتیم.

یا رسول الله، جهاد و دعوت تو کرانه‌های جهانی را فرا گرفت و موجب فتح شهرها گردید. آیینی که به جهانیان عرضه داشتی، نیاکان ما صمیمانه بدان گردن نهادند و آن‌را پذیرا گشتند و در نتیجه از زندگی منزوی و ذلت‌بار رهایی یافتند به حیات عزت و دلاوری و سر بلندی قدم نهادند و کشورهای پهناوری را که زمانی مردمش را همچون گله‌ی گوسفند با چوب دستی می‌رانند و از آن‌ها خراج و مالیات می‌گرفتند، بنیان نهادند.

یا رسول الله، به راستی اگر وجود تو و جهاد و دعوت تو نبود و اگر این سفر بزرگ از جاهلیت به اسلام و از زندگی شک و محدود به سوی فراخوانی جهان و فتح ملت‌ها انجام نمی‌گرفت هرگز پرچم ما برافراشته نمی‌گردید و داستان ما به گوش کسی نمی‌رسید.

ما همچون پیشینیان خود در صحراهای بی‌آب و علف و دره‌های تنگ و باریک به بهانه‌ی بیهوده‌ترین چیزها به همدیگر حمله‌ور می‌شدیم. قدرتمندان، ناتوانان را شکار و زورمندان، ضعفا را پایمال ظلم و ستم خود می‌کردند.

خوراک ما همچون گذشته حقیر و ناچیز و زندگی ما در سطح پایینی قرار داشت. پرنده‌ی فکر و اندیشه‌ی ما را توان و صلاحیت آن نبود که اندکی بیشتر از محدوده‌ی قبیله و روستایی که در آن زندگی می‌کردیم به پرواز درآید.

ما همچون ماهیان برکه و آب‌گیر و قورباغه‌های چاله‌ها، کوچک و محقر بودیم و در دام محدود تجربه‌های شخصی خود به سر می‌بردیم و به عظمت نیاکان نادان خود ترانه سر می‌دادیم.

ای رسول بزرگوار! شما آن‌چنان روشنی و نوری به ما عطا فرمودید که دیدگان ما باز شد، اندیشه‌مان وسعت یافت و به وسیله‌ی آن توانستیم در دنیای وسیع و گسترده گردش کنیم و پیام این دین مقدس و با عظمت را به جهانیان برسانیم.

ای رسول گرامی! به سبب همین نور بود که استعداد‌های نهفته‌ی ما بیدار شد و در نتیجه، با شرک و بت‌پرستی و ظلم و جهل به مبارزه برخاستیم و دولت‌های بزرگ را بنیان نهادیم که در پرتو آن، ما و فرزندانمان مدت‌ها در ناز و نعمت، روزگار به سر بردیم.

امروز آمده‌ایم تا به پیشگاه‌تان سلام گرم و صمیمانه‌ی خود را تقدیم نماییم - آمده‌ایم تا حق محبت و بزرگداشت را به ساحت ارزشمند شما ادا کنیم. ما از این همه افتخاری که به وسیله‌ی دین مقدس اسلام نصیب‌مان گردید. احساس مسرت و خوشحالی می‌کنیم.

هرچند به تقصیرات خود در قبال ارزش‌های بی‌نهایت این دین (که خداوندمان به آن سرافراز کرد) و اجرای احکام و دستورات آن اعتراف داریم و بدین‌سبب از خداوند طلب آمرزش داریم که همو بخشنده و مهربان است. من به این سلاطین و شکوه و عظمت‌شان خیره شده بودم. چهره‌های مودب و با وقارشان را زیر نظر گرفته بودم و غرق شنیدن سخنان بی‌سابقه‌ی آنان بودم که ناگاه گروه دیگری سر رسیدند. این گروه بدون کمترین توجه به حضور پادشاهان، بی‌باکانه از میان صفوف آنان گذشتند، با خود گفتم، اینان یا شاعران متعهدند و یا مردان انقلابی، آری حدسم بجا بود، چون آنان هم از شعرا بودند و هم از انقلابیون. در میانشان افرادی چون سید جمال الدین افغانی، امیر سعید حلیم، مولانا محمد علی جوهر هندوستانی، شهید حسن البناء، شاعر معروف محمد عاکف ترکی و دکتر محمد اقبال لاهوری حضور داشتند.

این گروه دکتر اقبال را به نمایندگی برگزیدند تا از طرف آنان اظهار ادب و احساسات نماید، اقبال این گونه ایراد سخن کرد:

ای سرور کونین، رهبر بدر و حنین، سلام، سلامی به پاکی قطرات شبنم، سلامی به صفای نفس بامدادی.

درودی چون نور دل پارسایان به تو شمع خلوتگه پارسایی یا رسول الله!

ای تو ما بیچارگان را سازو برگ

وارها این قوم را از ترس مرگ

سوختی لات و منات کهنه را

تازه کردی کائنات کهنه را

نی خداها ساختیم از گاو، خر

نی حضور کاهنان افکنده سر

نی سجودی پیش معبودان پیر

نی طواف کوشک سلطان و میر

این همه از لطف بی پایان تست

فکر ما پرورده احسان نست

در عجم گردیدم و هم در عرب

مصطفی نایاب و ارزان بولهب

ای پناه من حریم کوی تو

من بامیدی رمیدم سوی تو

ای سرور کونین، رهبر بدر و حنین، ای رسول الله چیست که من بر زبان

رانم و حضرتت از آن آگاه نباشد.

شرح این قصه مگر شمع بر آرد به زبان

ورنه پروانه ندارد به سخن پروائی



من در پیشگاه شما از قومی شکایت سر می‌دهم که برای همیشه مدیون احسان تو اند و دست در میان سفره‌ی گسترده و پر برکت تو دارند. گله از ملت کشورهای دارم که به وسیله‌ی دست نیرومند سربازان و جانبازان مومن شما، گردن‌هایشان از یوغ ظلم و استبداد رهایی یافت. و پالهنگ (افسار) بندگی و بردگی از دست و پایشان باز شد. به آزادی و حریت دست یافتند، به شرف و عزت رسیدند و از نعمت احترام و سرافرازی برخوردار گشتند.

امروز متأسفانه سران این ملت‌ها می‌خواهند وحدت این امت را بر هم زنند و اساس و شالوده‌ای را که شریعت اسلامی بنیان نهاده است منهدم سازند و آن را به صورت گروهک‌ها و نژادها تقسیم نمایند. می‌خواهند آن چیز پلید و بوناکی را که آیین تو از بین برد، بار دیگر زنده کنند و آنچه را که تو عرضه کرده‌ای از بین ببرند.

می‌خواهند این امت را به عصر جاهلیت که شما برای همیشه از آن نجاتش دادی برگردانند. می‌خواهند از اروپا، از غرب سرگردان و حیرت زده تقلید نمایند و نعمت خداوندی را به وسیله‌ی ناسپاسی‌های خود به نعمت مبدل کنند و امت را به گرداب ضلالت و هلاکت بکشانند. مددی‌گر به چراغی نکند آتش‌طور

چاره تیره شب وادی ایمن چکنم

یا رسول الله، جنگ میان چراغ هدایت تو آتش دردناک و خانمان برانداز ابولهب از نو آغاز شده است.

متأسفانه عده‌ی زیادی از عرب زبانان هم به ابولهبیان پیوسته‌اند و امروز بر کارنامه‌های جاهلی و بت‌های شکسته شده افتخار می‌کنند. آن‌ها می‌خواهند همچون بازرگانانی که چون می‌خرند، کامل می‌گیرند و چون می‌فروشند، کم می‌دهند، باشند.

آن بی‌خبران ناسپاس که هرگونه سرافرازی و قوت و شوکت را به برکت وجود تو کسب کرده‌اند، اکنون تلاش می‌کنند تا ملت‌های خود را به اکراه در آغوش غرب و فلسفه‌های جاهلی از قبیل ناسیونالیسم، سوسیالیسم و کمونیسم، در آورند.

آری، آن بتهایی که شما، خانه‌ی کعبه را از لوٹ وجود آنان پاک ساختی، امروز دوباره با نام‌های دیگر و لباس‌های تازه‌ای بر ملت‌های مسلمان تحمیل می‌شود.

من امروز در برخی از کشورهای عربی که می‌باید مرکز و دژ مستحکم و تسخیرناپذیر اسلامی باشند، شورش‌هایی می‌بینم که فاروقی لازم دارد تا با آن‌ها به مقابله برخیزد ولی تاسف فاروقی وجود ندارد.

ارتدادهایی می‌بینم که فقط ابوبکری می‌خواهد تا با تصمیم راسخ در برابر آن به ستیز، قیام کند و آتش فتنه را فرو نشاند اما، دریغا که ابوبکری به چشم نمی‌خورد.

یا رسول الله، آرزو دارم سلام و تحیات توام با احساسات من و همراهانم که از اعماق قلبمان برخاسته است قبول بفرمایید.  
یا رسول الله، من به شما اطمینان می‌دهم و خدا را گواه می‌گیرم و می‌گوییم:

ما از این رهبران تبهکار و ناسپاس که از قبله‌ی اسلام روی بر تافته‌اند و به غرب و افسون غرب گرایش یافته‌اند، متنفریم.

انزجار و تنفر خود را نسبت به عموم آنان اعلام می‌کنیم.

اینان کافر نعمت‌هایی هستند که رابطه‌ی خود را از شما و آیین شما عملاً منقطع ساخته‌اند.

ما با شما تجدید عهد و وفاداری و محبت می‌کنیم و پیمان می‌بندیم که تا واپسین دم حیات به ریسمان مقدس اسلام چنگ زنیم تا آنگاه که وعده‌ی الهی متحقق شود و به ملاقات پروردگار نایل آییم.

هنوز جملات پربار، از ایمان و یقین اقبال به پایان نرسیده بود که آوای دلنواز اذان از مناره‌های مسجد نبوی در فضا پیچید. الله اکبر، الله اکبر.

من از شنیدن این صدا بهوش آمدم، به خود برگشتم و از عالم رویا و خیال جهان و اندیشه و تاریخ خارج شدم و دوباره به حالت اول بازگشتم، حالا دیگر در مقابل واقعیت قرار گرفته بودم.

می‌بینم که گروهی به نماز ایستاده‌اند و عده‌ای به تلاوت قرآن مجید مشغولند و دسته‌هایی از نقاط مختلف جهان اسلام، به منظور عرض سلام، در بارگاه رسالت حضور می‌یابند.

آمیزه‌ی صداهاى مختلف با احساسات و عواطف منظره‌ی بسیار جالبی را به وجود آورده است.

پایان